

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ

مجمع مدارس دانشجویی قرآن و عترت علیه السلام

مدرسه دانشجویی اهل بیت نبوت، کارگوه کودک



دانه بیستم تسبیح، الحمدلله

لبخند شیرین

نویسنده: مریم ایوبی راد

موضوع: توجه به رفتار خوب و دیدن آثار آن، توجه به خوش رو بودن، رابطه عاطفی دختر و پدر

کلمات کلیدی: خنده، اخم، دوست، پدر، صورت

داستان نهم الحمدلله: لبخند شیرین

نویسنده: مریم ایوبی راد

حمد در این داستان با رویکرد حمد تعقیبات نماز ظهر است .

توجه به رفتار خوب، خوشرو بودن و دیدن نتیجه این عمل در وقایع روز چون شمارش این نعمت در حین عمل اتفاق می افتد رویکرد حمد از نوع ظهر است.

آماده سازی ذهنی

بچه ها وقتی بخواین یه خواهشی بکنید چطوری می گید؟ با خنده و مهربونی می گید یا با عصبانیت و اخم آلو؟ مطمینم که شما دخترای خیلی خوش اخلاق و مهربونی هستید

متن داستان

زینب و بابا رفته بودند پارک. بچه ها در حال بازی بودند اما زینب یک گوشه تنها ایستاده بود. کسی با او بازی نمی کرد. زینب پیش پدرش رفت. اخمی کرد و گفت: «بابا چرا هیچ کسی با من دوست نمی شود؟» پدرش دست های کوچک زینب را گرفت و روی ابروهایش گذاشت و گفت: «به خاطر این ها.» چشمان زینب درشت و گرد شد. پرسید: «چرا بابا؟» پدرش گفت: «اخم برای صورت تو قشنگ نیست. صورت تو با خنده قشنگ تر است.» زینب گفت: «واقعاً؟ بابا گفت: «بله عزیزم، این طوری دیگران هم بیشتر دوست دارند با تو دوست شوند. دوست داشتنی تر می شوی.» زینب خنده شیرینی کرد. پدرش او را بغل کرد و یک دانه بوس محکم گذاشت روی لپش. زینب رفت پیش بقیه بچه ها. این دفعه همه با او بازی کردند. صدای خنده زینب بابا را خوشحال تر کرد.

صبح روز بعد وقتی زینب از خواب بیدار شد، به آشپزخانه رفت. مامان در حال ریختن چای از قوری خال خالی بود. صدای قار و قور شکم زینب به او می گفت زود باش برو صبحانه بخور. اما زینب یک دفعه یاد حرف پدرش افتاد. خنده ای کرد و با صدای بلند گفت: «سلام مامان.» مادرش گفت: «سلام به روی خندان عزیزم.» زینب خوشحال شد و صبحانه ای که مادرش آماده کرده بود را خورد و از او تشکر کرد.

بعد از خوردن صبحانه زینب آماده شد و با مادرش به مهد رفتند. در راه همسایه شان را دیدند. زینب پشت چادر مادرش قائم شد. یواشکی به خانم همسایه نگاه می کرد. دوباره یاد حرف پدرش افتاد. زود لبخندی زد و از پشت

چادر مادرش بیرون آمد و سلام کرد. خانم همسایه گفت: «سلام دختر خنده‌رو.» زینب از حرف او خوشحال شد و بیشتر لبخند زد.

وقتی به مهد رسیدند، زینب دوستش را دید که توی حیاط داشت لی‌لی بازی می‌کرد. دوید سمت او و با لبخند و صدای بلند به او سلام کرد. دوستش گفت: «سلام زینب! امروز چقدر خوشحالی.» زینب سرش را تکان داد و گفت: «بله خیلی خوشحالم.» و دستش را انداخت دور گردن دوستش و با هم رفتند پیش بقیه بچه‌ها. چند دقیقه بعد، خانم مربی مهربان آمد پیش بچه‌ها. همه بچه‌ها با لبخند سلام کردند و مرواریدهای سفید توی دهانشان را نشان خانم مربی دادند. خانم مربی گفت: «سلام به روی ماه دختران باادب خودم! الحمدلله به چهره‌های خنده‌رو و شادابتان.»

آن روز خیلی به زینب خوش گذشت. او خدا را شکر کرد به خاطر اینکه کارهای خوب آسانی مثل لبخند زدن را می‌تواند انجام دهد، چون با لبخند، هر صورتی قشنگ‌تر است.

فعالیت پیشنهادی:

زود باشین از امروز بیاین هر خواسته ای داریم با خنده و مهربونی بخوایم... اصلا یه بازی بازی به من می‌دی؟ اگر مهربون و مودبانه بود یه امتیاز شما اگر نبود دوباره تلاش بگن تا امتیازت به ده برسه میدونم که برنده می‌شی

